

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس سلطانی
۰۱ نومبر ۲۰۲۰

از خود بیگانگی و کاربرد آن در جوامع طبقاتی

اصطلاح از خود بیگانگی یک پدیده قدیمی است که ریشه های مذهبی دارد. هیگل یکی از فلاسفه بزرگ آلمان، از خود بیگانگی را که تا آن زمان به دلیل ریشه مذهبی اش پدیده آسمانی پنداشته شده و "تراژیدی سرنوشت بشر" خوانده می شد، به مفهومی که پایه اش بر کار استوار بود، تبدیل نمود. هیگل بر این باور بود که "بشر از خود بیگانه است، برای این که کار انسانی از خود بیگانه است". هیگل این برداشتش را زیر عنوان (دیالکتیک کار و احتیاج) چنین فرموله کرده است: "احتیاجات بشری همیشه یک قدم از منابع اقتصادی قابل دسترس جلو تر است، و در نتیجه مردم همیشه محکوم به کار سخت برای رفع احتیاج ارضاء نشده خود می باشند. ولی کوشش برای تعدیل سازماندهی منابع مادی با ضرورت ارضاء تمام احتیاجات بشر غیر ممکن است. هدفی که هیچ گاه به دست آمدنی نیست".

در این حکم سه مسأله قابل تعمق است. اول این که «بشر» یک جمع یک دست نبوده و متشکل از طبقات می باشد. طبقاتی که اکثریت بزرگ آن برای زنده ماندن ناگزیر اند نیروی کار شان را بفروشند و یک فیصدی نا چیز با داشتن امکان خرید نیروی کار و مالکیت بر وسایل تولید، حتی به دست آوردن احتیاجات اولیه را برای فرودستان غیرممکن می سازند. دوم این که هر طبقه متناسب به موقعیت اجتماعی و سهم شان از ثروت اجتماعی، احتیاجات متفاوتی دارند. احتیاجات بخش بزرگی از آنها که محدود به دست آوردن پایه ئی ترین وسایل معیشت، مثل نان و سر پناه است. سوم این که سازماندهی منابع مادی، هم ممکن است و هم می تواند به احتیاجات انسانها پاسخ دهد.

جنبه دوم تحلیل هیگل که در کلمه (خارجی کردن)، خلاصه شده است چنین است: "هر انسانی که کار می کند، که چیزی را تولید می کند، در حقیقت در کارش آن چیزی را تولید می کند که قبلاً در مغزش وجود داشته است. زمانی که می کوشیم آنچه را که در اول به صورت یک ایده در ما بوده به شکل یک ماده بیان نمائیم، در حقیقت چه کاری انجام داده ایم؟ ما به طور اجتناب نا پذیری خود مان را از محصول کار خود جدا می کنیم. هر چه را که ما خارج از خود منعکس می کنیم، هر چه را که می سازیم، هر چه را که تولید می کنیم، ما آن را از بدن خود کنده و به خارج منعکس می نمائیم و در نتیجه از ما جدا می شود". یعنی مادیت یافتن یک تفکر، و تولید از دید هیگل، از خود بیگانگی است و "در هر جامعه و در هر شرایطی بشر محکوم به جدا شدن از محصولات کار خود می باشد"، و این یعنی از خود بیگانگی.

با وصف ایجاد رابطه میان کار و از خود بیگانگی، و نقد پدیده از خود بیگانگی، ایدئالیسم حاکم در دیدگاه هیگل، و واقعیت های جاری زندگی که نیاز های مادی هیگل را با سیستم حاکم زمان در حوزه زیست او (دولت پروس) گره می زد، نمی گذارد او فراتر از درک پندار گرایانه (خارجی کردن) برود. مارکس که در آن هنگام خود از طرفداران هیگل و عضو حلقه هیگلیان جوان بود، متوجه تناقض دیدگاه هیگل در رابطه با تعریف از خود بیگانگی می گردد. در آن دوران (سال های ۱۸۴۲-۱۸۴۳) عده ای از دهقانان متهم به دزدی چوب از جنگل می گردند. دولت پروس به عنوان مدعی منافع جمع، علیه دهقانان به مداخله می پردازد. هیگل طرفدار تیوری قرارداد اجتماعی بوده و معتقد بود که در یک اجتماع سازمان یافته باید هر فرد آن جامعه از مقداری از حقوق فردی خود به نفع دولت بگذرد. ولی مارکس به این واقعیت پی برد که دولت در حقیقت صرفاً مدافع و نماینده قسمتی از جامعه که دارندگان مالکیت خصوصی هستند، می باشد. و واگذار کردن حقوق فردی به دولت که در حقیقت با آنها در خصومت است، خود نوعی از خود بیگانگی (سیاسی) است.

مارکس می گوید: "از خود بیگانگی حاصل چیز هائی خارج از بدن، چیز هائی که اول به صورت ایده ها در پیوند با وجود ماست و سپس به عنوان حاصل کار ما هستی مادی به خود می گیرند، نیست". و ادامه می دهد: "زمانی که محصول کار ما توسط نیروی کار ما هستی مادی به خود می گیرد، به صورت کار مرده (سرمایه) انباشت گردیده و در اختیار مالکین وسایل کار قرار گرفته و زندگی کارگران را که مولد آن هستند در کنترل می گیرد، پدیده از خود بیگانگی مفهوم می شود". به این مفهوم که سرمایه محصول نیروی کار کارگران است. زمانی که محصول کار کارگران انباشت شده و در اختیار مالک وسایل تولید قرار گرفته و در قدم بعدی تمام امور مربوط به زندگی کارگران را در کنترل خودش می گیرد، کارگران با محصول کار شان، با آنچه که خود شان خلق کرده اند، به دلیل آن که دیگر از دسترس آنها خارج شده و در تصاحب سرمایه دار قرار گرفته است، بیگانه شده اند. این نوع از خود بیگانگی، از خود بیگانگی در حوزه اقتصادی است. مفهوم از خود بیگانگی در بخش فرهنگی به گونه ای است که انسان ها آن گاه که در زندگی روزمره، به دلیل موجودیت یک نظم وارونه و غیر انسانی، از رسیدن به آنچه آرزو دارند باز مانده و تجلی آرزو های شان را در وجود پدیده ذهنی که فرایند ذهن خود شان در شرایط دشوار زندگی است می بینند، به تقدس آن می پردازند. در مرحله بعدی همان پدیده ذهنی مخلوق "ذهن انسان در تنگنا" بر همه امور زندگی آنها حاکمیت یافته و آنها را به انقیاد و بندگی وا می دارد.

قدرتمندان و فراستان با استفاده از چنین میکانیزم هائی قادر می شوند علی رغم منافع متضاد شان با اکثریت افراد جامعه، آنها را به دفاع از خود شان و منافع شان بکشانند. آنها احساسات و عاطفه مردم را آگاهانه به بازی می گیرند. هویت های جعلی می آفرینند تا بتوانند بر مبنای آن افراد را در برابر هم قرار دهند. مرز می کشند و با تعیین مرز های سیاسی آدم ها را به از خود و به بیگانه تقسیم می کنند. بعد "خودی ها" را حول "مقدساتی" چون زبان مشترک، سر زمین مشترک، فرهنگ مشترک و خون مشترک تنظیم می نمایند. آنگاه دفاع از آن مقدسات را که منافع خود شان در گرو آن می باشد، معیار غیرت، شجاعت و عزت قرار می دهند.

یک مثال زنده در این مورد (گفتمان تاریخ، فرهنگ و هویت ملی) است که اشرف غنی در جریان گرد هم آئی در ارگ، از آن به عنوان یک ارزش یاد نمود که باید مجدداً احیا گردد. اشرف غنی در این جلسه تعریفی از ملت که هویت ملی بر مبنای آن می تواند شکل بگیرد ارائه نمود و به همان شیوه معمول با اشاره به تاریخ مشترک، جغرافیای واحد، فرهنگ مشترک تلاش نمود تصویری از ملت ارایه بدهد. در این زمینه به صراحت بیان نمود که هویت افغانی را

ساختند ، حال وظیفه "نخبگان" حاضر در گرد هم آئی ارگ و نسل جوان است تا "ملت" را بر اساس آن هویت افغانی از قبل ساخته شده شکل بدهند.

تعریف ملت با هر توجیه و تعریف چیزی نیست جز یک قالب بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با سازمان دهی سیاسی برای ایجاد مناسباتی در روابط معین تولید که در بستر بورژوازی زاده شده است.

غنی در آن گرد هم آئی برای آن که به اشتراک کنندگان که بدون تردید به طبقات مختلف اجتماعی تعلق دارند، انگیزه بدهد تا منافع سیستمی را که اشرف غنی از آن حمایت می کند، منافع خود شان بدانند، تلویحاً به آنها می گوید که شما اداره کنندگان آینده مملکت هستید. این یک شیوه معمول در کسب حمایت و وفاداری از مردمی است که در واقع خود شان از قربانیان نظام هستند. در مقطعی از زمان که با چنگ و دندان برای ماندن در مصاف اند، جلوه ای از قدرت در ارگ می تواند آنها را به آسانی در دفاع از نظام ، نظامی که خود مسوول آن همه نا هنجاری ها و نکبت در جامعه است، سوق دهد.

موازی با رشد ناسیونالیسم ملی و تقویة روحیة ملت بر گزیده و بر تر، ناسیونالیسم تباری که نقش مهمی در ایجاد تفرقه و قرار دادن انسان های مربوط به یک طبقه در برابر هم دارند، هم رشد می نماید. تعمیم از خود بیگانگی هائی ازین قبیل است که نظامی با این همه تناقض و نکبت همچنان می تواند به حیات ننگین خود ادامه بدهد.